



نیکلای بوخارین: سیاست اقتصادی جدید روسیه شوروی



سخنرانی‌ای خطاب به نمایندگان سومین کنگره‌ی جهانی کمینترن در مسکو
ایراد شده در ۸ ژوئیه ۱۹۲۱، درباره‌ی اهمیت سیاست اقتصادی جدید روسیه شوروی

نوشته نیکلای بوخارین

ترجمه مجله جنوب جهانی

برای درک سیاست جدید و اهمیت عملی آن، ضروری است که آن را در پیوند با بحران‌های اقتصادی و اجتماعی‌ای در نظر گیریم که ما در بهار سال جاری از آن‌ها گذر کردیم. تجربه‌ی انقلاب روسیه نشان داد که تصورات پیشین ما درباره‌ی روند انقلابی، ساده‌انگارانه بوده‌اند. حتی بخش ارتدوکس مارکسیسم بر این باور بود که پرولتاریا، پس از آنکه لایه‌های بالایی بورژوازی را کنار زد، تنها باید دستگاه فنی را به تصرف درآورد و افسار قدرت را در دست گیرد. اما تجربه چیزی کاملاً متفاوت به ما آموخت. تجربه نشان داد که در دوران دیکتاتوری پرولتاریا، انحلال کامل ساختار سرمایه‌داری پیشین، مرحله‌ای ضروری در روند توسعه‌ی انقلابی است.

شاید برخی این‌گونه ایراد بگیرند که این تجربه، اثبات نظری در اختیار ما نمی‌گذارد و ممکن است مسیر تحولات در دیگر کشورها شکلی متفاوت از روسیه به خود گیرد. ممکن است گفته شود که روسیه کشوری عقب‌مانده است، پرولتاریای آن چندان پرشمار نیست و صنایع بزرگ، تنها بخش کوچکی از اقتصاد کشور را تشکیل می‌دهند. در حالی‌که در اروپای غربی و آمریکا، مسیر توسعه مسیری کاملاً متفاوت خواهد بود. اما این تصور را نه فقط با تکیه بر تجربه‌ی روسیه، بلکه بر پایه‌ی یقین ما نسبت به اجتناب‌ناپذیری کامل اختلال اقتصادی در جریان هر روند انقلابی، می‌توان رد کرد. هر انقلاب، روندی است برای سازماندهی نوین روابط اجتماعی. در انقلاب بورژوایی، این روند آن‌چنان ژرف و گسترده نیست که در انقلاب پرولتری مشاهده می‌شود، چرا که در سرمایه‌داری، توسعه‌ی اقتصادی از پیش انجام شده و تنها دگرگونی‌ای سیاسی لازم است. در جریان انقلاب بورژوایی، مالکیت فئودالی از پیش به مالکیت خصوصی تبدیل شده بود، و وظیفه‌ی انقلاب بورژوایی، تثبیت این مالکیت خصوصی و فراهم‌سازی عرصه‌ای گسترده‌تر برای عمل آن بود. مسئله، اساساً انتقال ماشین دولتی از یک طبقه‌ی مالک به طبقه‌ای دیگر بود. با این حال، حتی در این حالت نیز لازم بود فرآیندی از سازماندهی دوباره طی شود که بهای سنگینی داشت. حتی یک انقلاب بورژوایی با کاهش موقتی در بهره‌وری همراه است. چنین وضعیتی در جریان انقلاب بزرگ فرانسه رخ داد.

و همین امر در جنگ داخلی آمریکا نیز مشهود بود، جایی که توسعه‌ی اقتصادی یک دهه به عقب رانده شد. در انقلاب پرولتری، همین پدیده اما در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر رخ می‌دهد. در انقلاب

پرولتری، ما نه تنها باید ماشین دولت را نابود کنیم، بلکه باید به بازسازماندهی کامل روابط صنعتی نیز دست زنیم. و این نکته، مهم‌ترین نکته است.

روابط صنعتی در نظام سرمایه‌داری چگونه‌اند؟ پیش از هر چیز، با یک سلسله‌مراتب سرمایه‌دارانه مواجهیم: تابعیت یک گروه از گروه دیگر. در رأس، طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار دارد؛ سپس مدیران، پس از آن روشنفکران فنی یا به اصطلاح طبقه‌ی متوسط جدید، و بعد کارگران ماهر و در نهایت کارگران ساده. اگر قرار باشد این روابط صنعتی به رسمیت شناخته شوند، باید در وهله‌ی نخست تمام پیوندهایی که این گروه‌ها را به هم گره زده‌اند، در هم شکسته شوند. کارگران این را تنها با جنگیدن در خیابان‌ها محقق نمی‌کنند، بلکه با مبارزه‌ی صنعتی، از طریق اعتصابات و نظایر آن نیز به این هدف دست می‌یابند. طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند در دوران انقلاب، ارتش را به سوی خود جلب کند اگر سربازان همچنان از افسران خود فرمان ببرند. به همان ترتیب، اگر قرار است پرولتاریا مهار ابزار تولید را به دست گیرد، لازم است انضباط صنعتی از هم بپاشد.

به محض آنکه این پیوندها میان طبقات و لایه‌ها گسسته شوند، کل فرآیند تولید از کار بازخواهد ایستاد. هنگامی که کارگران دست به اعتصاب می‌زنند یا در سنگرهای خیابانی می‌جنگند، هیچ کاری انجام نمی‌شود. وقتی روشنفکران فنی دست به خرابکاری می‌زنند، کل فرآیند تولید دچار وقفه می‌گردد. تنها زمانی که پرولتاریا به طور کامل ماشین دولت را به تصرف خود درآورده باشد، می‌تواند با این‌گونه اقدامات مقابله کند. تا آن زمان، روند تولید در حالتی فلج باقی خواهد ماند. کائوتسکی و اتو باوئر، یاهوهایی مطلق می‌گفتند وقتی از تداوم روند تولید در بطن انقلاب سخن می‌گفتند و خواستار پیوند آن با انقلاب بودند. این حرف، معادل آن است که ارتشی بخواهد افسران خود را شکست دهد اما همچنان زیر فرمان آنان، انضباط را حفظ کند، به جای آنکه آنان را نابود سازد. یا انقلاب پیروز می‌شود و در آن صورت، بی‌نظمی اقتصادی اجتناب‌ناپذیر است، یا آنکه انضباط حفظ می‌شود، که در آن صورت انقلابی در کار نخواهد بود. هر انقلاب با بدی‌ها و دشواری‌هایی همراه است، و تنها با پرداخت چنین بهایی است که می‌توان گذار به اشکال عالی‌تر زندگی اقتصادی پرولتاریای انقلابی را ممکن ساخت. ما نباید از این بی‌نظمی موقت هراس داشته باشیم. نمی‌توان املت ساخت، مگر آنکه تخم مرغ‌ها را شکست.

دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان در دوران جنگ داخلی

اکنون روشن می‌شود که بهای روند انقلابی در جایی سنگین‌تر است که مقاومت دیگر طبقات و گروه‌های اجتماعی در برابر پرولتاریا سرسختانه‌تر باشد، و این بها به اوج خود می‌رسد در کشوری که نخستین کشور در استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است. در روسیه، مبارزه‌ی طبقاتی نه‌تنها به جنگ داخلی، بلکه به جنگی خارجی نیز منجر شد. آن‌گاه که جنگ داخلی به جنگ خارجی با دولت‌های نیرومند بدل گردد، انقلاب با قیمتی بسیار گزاف پرداخت می‌شود. این مسئله علت اصلی فقر و محرومیتی است که ما در سال‌های اخیر با آن مواجه بوده‌ایم. نزدیک به ۷۵ درصد از ذخایر ناچیز ما و از تازه‌ترین محصولات مان ناگزیر به ارتش سرخ تخصیص یافت. هر انسان آگاهی درخواهد یافت که این امر برای زندگی اقتصادی ما چه معنا و تبعاتی دارد.

بی‌نان نمی‌توان زیست. مسئله‌ی نان، دشوارترین مسئله‌ی انقلاب است. روند فروپاشی اقتصادی در جریان انقلاب، در گسست روابطی که شهر و روستا را به هم پیوند می‌داد نیز تبلور می‌یابد. آنگاه که نبرد طبقاتی شعله‌ور است و روند تولید در شهرها فلج می‌گردد، ارتباطات با مناطق روستایی نیز از میان می‌رود. پیوندهای مالی و اعتباری که زمین‌داران بزرگ و کشاورزان ثروتمند را به بانک‌ها متصل می‌ساخت، فوراً قطع می‌شود. همین امر در مورد پیوندهای تعاونی میان گروه‌های مختلف دهقانی نیز رخ می‌دهد. مبادله‌ی میان شهر و روستا متوقف می‌شود. نظام اعتباری به‌ویژه درهم می‌شکند. وقتی شهرها دیگر چیزی برای عرضه به روستا ندارند، هیچ انگیزه‌ای برای روستا باقی نمی‌ماند تا چیزی به شهر بدهد. تعادل اقتصادی فرو می‌پاشد.

از آنجا که جمعیت شهری باید حتی در دوران انقلاب نیز به حیات خود ادامه دهد، لازم است تدابیر ویژه‌ای برای تأمین خوراک آن اتخاذ شود. نخست، ذخایری که در شهرها انبار شده‌اند مصرف می‌شوند. سپس ممکن است از شیوه‌های قهری علیه دهقانان استفاده شود. سومین ابزار، آگاهی دهقانان است از این‌که تنها دولت پرولتری است که آنان را در برابر زمین‌داران، رباخواران و دیگر نیروهای ارتجاعی محافظت می‌کند.

در جریان جنگ داخلی علیه ضدانقلاب خارجی، دهقانان به‌نحو چشم‌گیری تحت تأثیر این آگاهی قرار گرفتند. شیوه‌های اجباری ما در چنین شرایطی توجیه اقتصادی خود را یافتند. در قبال استدلال‌های اپورتونیست‌ها مبنی بر این‌که دهقانان با بلشویک‌ها مخالف بودند و حکومت

بلشویک‌ها صرفاً از طریق اعمال زور برقرار بود، هر مارکسیست آگاهی خواهد گفت که این سخن مهملی بیش نیست. حتی دولت تزاری نیز قادر به انجام چنین کاری نبود. اقدامات قهری ما توجیه اقتصادی خود را در این واقعیت یافت که دهقانان به مثابه یک طبقه، به روشنی دریافته بودند که هیچ نیروی دیگری جز دولت پرولتری قادر به دفاع از آنان در برابر زمین‌دارانی نیست که املاکشان را دهقانان تصرف کرده‌اند. در روسیه، ۸۲ درصد از زمین‌هایی که پیش‌تر در اختیار زمین‌داران بزرگ بود، به دهقانان واگذار شد. دهقان مال‌دوست هرگز اجازه نخواهد داد که این زمین‌ها از او بازپس گرفته شوند. او به قدر کافی هوشمند بود که درک کند مسئله‌ی اصلی اقتصادی، حفظ مالکیت بر زمین است؛ چرا که تنها زمین است که تضمین‌کننده‌ی تولید غذاست. به همین دلیل، او اقدامات ما در زمینه‌ی مصادره و جمع‌آوری محصولات را تحمل کرد، و بدین‌سان ما توانستیم تعادلی نسبی در ساختار اجتماعی خود حفظ کنیم. ما زیر پای خود زمین را احساس می‌کردیم.

البته، هر جنگی قوانین خاص خود را دارد. تجربه‌ی کشورهای سرمایه‌داری نشان داده است که دگرگونی‌های اقتصادی در زمان جنگ، آسان‌تر از دوران صلح انجام‌پذیر است. همین وضعیت در کشور ما نیز قابل مشاهده است. برخی طبقات، به‌ویژه خرده‌بورژوازی، با صداقت بر این باور بودند که باید همه‌چیز را در راه جنگ فدا کرد. بر این اساس، ما توانستیم منابع خود را برآورد کرده و اقتصاد را از طریق اعمال قاطع دیکتاتوری پرولتاریا، نظم بخشیم.

اما پس از پایان جنگ، تضادهای نهفته در این نظام اقتصادی، بلافاصله خود را آشکار ساختند؛ پیشاپیش همه، تضاد میان گرایش‌های تنظیم‌گرانه و گرایش‌های آنارشستی دهقانان.

صلابت دهقان و زوال موقعیت طبقاتی پرولتاریا

از منظر اقتصادی، به اثبات رسید که اگر ما تمام مازاد محصولات دهقانان را بگیریم، در واقع تمام انگیزه‌های آنان برای تولید بیشتر را نیز از میان می‌بریم. اگر دهقان بداند که از وی تمام مازاد محصولش گرفته خواهد شد، تنها برای مصرف شخصی تولید خواهد کرد و نه برای دیگران. تنها انگیزه‌ای که باقی می‌ماند، انگیزه‌ای ذهنی است؛ یعنی آگاهی از این‌که باید از کارگران حمایت کند، چرا که کارگران او را از گزند زمین‌داران حفظ می‌کنند. پس از پیروزی در جبهه‌های جنگ داخلی، اثر این انگیزه‌ی ذهنی نیز از میان رفت. شاهد آن بودیم که سطح زیرکشت کاهش یافت. این مسئله

همچنین ناشی از اعزام نیروی کار به جبهه‌ها، کاهش شمار دام‌ها، و افت کلی در دارایی‌های دهقانی بود. کشاورزی در وضعیت بحرانی قرار داشت و خطر آن وجود داشت که ما بی‌نان بمانیم. بدیهی است که این وضعیت کشاورزی بر صنعت نیز اثرگذار بود. این‌که گفته شود دستگاه فنی ما به‌طور کامل از هم پاشیده است، درست نیست. در بسیاری از شاخه‌های مهم صنایع نساجی، فلزکاری و سایر حوزه‌ها، ما از دستگاه فنی قابل قبولی برخورداریم. اما مسئله‌ی اصلی این است که چگونه نیازهای اولیه‌ی شهرنشینان را تأمین کنیم. در کشور ما، کارگران گرسنه‌اند، زیرا مبادله‌ی کالا میان شهر و روستا به حالت فلج درآمده است.

این شرایط اقتصادی پیامدهای اجتماعی خاص خود را دارد. زمانی که صنعت بزرگ در چنان وضعیتی رقت‌بار به سر می‌برد، کارگران می‌کوشند راهی برای بقا بیابند؛ مثلاً با ساخت کالاهای ساده‌ی مصرف روزانه در محل کار خود، و فروش آن‌ها. از خلال چنین سازوکارهایی، پرولتاریا دچار زوال موقعیت طبقاتی می‌شود. آن‌گاه که کارگر از این طریق به تجارت آزاد علاقه‌مند می‌شود، به خود به چشم تولیدکننده‌ی کوچک، یعنی خرده‌بورژوا می‌نگرد. این یعنی دگرگونی کارگر به خرده‌بورژوا، با تمامی ویژگی‌های آن. پرولتاریا به روستا بازمی‌گردد و به‌مثابه پیشه‌ور خرد مشغول به کار می‌شود. هرچه فروپاشی بیشتر باشد، این روند زوال طبقاتی پرولتاریا نیز شدیدتر خواهد شد. پرولتاریایی که اکنون خواستار تجارت آزاد شده است.

پرولتاریا به‌مثابه یک طبقه، تضعیف شده است.

علاوه بر این، شکوفه‌ی پرولتاریا در جبهه‌ها نابود شد. ارتش ما متشکل از توده‌ای بی‌شکل و دهقانی بود که در دستان کمونیست‌ها و عناصر غیرحزبی، چون مومی انعطاف‌پذیر بود. ما شمار عظیمی از این پرولتارهای آگاه و پیشرو را از دست دادیم، کسانی که دقیقاً از احترام و اعتماد بالایی در میان کارگران کارخانه‌ها برخوردار بودند. افزون بر این، ما ناچار بودیم که بهترین لایه‌های پرولتاریا را برای دستگاه دولتی، برای اداره‌ی روستاها و سایر نقاط کشور به‌کار گیریم. سازمان‌دهی دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور عمدتاً دهقانی، به‌معنای پراکندن پرولتارها به‌مثابه مهره‌هایی در یک صفحه‌ی شطرنج در میان مناطق مختلف بود تا هدایت سیاسی - اقتصادی دهقانان را ممکن سازند. می‌توان تصور کرد که کارخانه‌ها، به‌واسطه‌ی فقدان نیروهای پرولتری، چه زیان‌هایی را متحمل شدند. تنها بدترین عناصر در کارخانه‌ها باقی ماندند. و از همه بدتر، پدیده‌ی زوال موقعیت طبقاتی

(declassing) کارگران نیز بر این بحران افزوده شد. این است بحران اجتماعی‌ای که درون طبقه‌ی کارگر پدیدار گشت.

دهقانان نیز متحمل رنج شدند، اما نه به آن شدت. اگر از منظر صرفاً اقتصادی - نه از حیث قدرت یا حقوق سیاسی - بنگریم، دهقانان بیش از هر طبقه‌ی دیگری از انقلاب منتفع شدند. از منظر اقتصادی، وضعیت دهقانان از وضعیت پرولتاریا بهتر است، هرچند پرولتاریا طبقه‌ی ممتاز در نظم جدید به‌شمار می‌رود. دهقان، امروز خود را قوی‌تر از همیشه می‌یابد. دلایل فرعی دیگری نیز در کار است. دهقانان آموزش و انضباط خوبی در ارتش کسب کردند. آنان پس از جنگ، دیگر همان انسان‌های پیشین نبودند. آنان اکنون در سطوح بالاتری از آگاهی فکری و اخلاقی قرار دارند. اکنون سیاست را به‌خوبی درک می‌کنند. می‌گویند: «ما نیروی غالب هستیم و اجازه نخواهیم داد که با ما مانند کودکان نادان رفتار شود. ما خواهان تغذیه‌ی کارگران هستیم، اما ما شرکای اصلی‌ایم و خواهان حقوق خود هستیم.»

به‌محض پایان یافتن جنگ، دهقانان بی‌درنگ خواسته‌های خود را مطرح کردند. آنان به تجارت خرد علاقه‌مندند. آنان طرفداران تجارت آزادند و با نظام اجباری سوسیالیستی اقتصاد مخالفت دارند. این مطالبات، در قالب خیزش‌های دهقانی در نواحی مختلفی چون سیبری، تامبوف و غیره نمود یافت. وضعیت، آنگونه که مطبوعات ضدانقلابی ترسیم می‌کردند، فاجعه‌بار نبود، اما این رخدادها ماهیتی نشانه‌شناختی داشتند. از نگاه آنان، راه‌حل سیاسی بحران اقتصادی، در این شعار خلاصه می‌شد: «با بلشویک‌ها، علیه کمونیست‌ها».

در نگاه نخست، این سخن ممکن است نامعقول به‌نظر آید، اما هرچند این شعار به‌گونه‌ای رمزگونه بیان شده، حامل معنایی قابل فهم است. در زمان انقلاب اکتبر و پیش از آن، این ما بودیم که به دهقان گفتیم زمین‌دار را از میان بردارد و زمین او را تصرف کند. در آن زمان، بلشویک‌ها در نگاه دهقانان، انسان‌هایی عالی‌مقام بودند. آنان همه‌چیز را به دهقانان دادند و هیچ‌چیز از ایشان طلب نکردند. اما در نهایت، ما بدل به حزبی شدیم که هیچ نمی‌دهد و همه‌چیز از دهقان طلب می‌کند. از این رو، آنان علیه کمونیست‌ها موضع گرفتند؛ کمونیست‌هایی که نشان را می‌گرفتند و در عین حال ایده‌های مضحک کمونیسم - که با روان‌شناسی دهقانان ناسازگار بود - را تبلیغ می‌کردند. شعار

دوم آنان، «تجارت آزاد» بود. شعار نخست‌شان نیز این بود: «برای شوراهای بی‌حزب و علیه دیکتاتوری حزبی».

اگر حتی برخی از کمونیست‌ها نیز درک نمی‌کنند که یک طبقه تنها در صورتی می‌تواند حکمرانی کند که دارای یک رهبری باشد - و حزب، همانا سر آن طبقه است - پس می‌توان درک کرد که چرا دهقانان نیز نتوانند این مفهوم را دریابند. این است فضای فکری‌ای که در میان خرده‌بورژوازی و دهقانان حاکم است.

پرولتاریا نیز - تا آنجا که از جایگاه طبقاتی خود جدا شده و «زوال‌یافته» بود - ناگزیر همین دیدگاه‌ها را اتخاذ کرد. در برخی نقاط، حتی کارگران فلزکار نیز همین شعارها را سر دادند: «تجارت آزاد»، «علیه کمونیست‌ها»، «برای دیکتاتوری طبقاتی، اما علیه دیکتاتوری حزبی». بدین‌سان، توازن میان پرولتاریا و دهقانان مختل شد. سوءتفاهمی پدید آمد که نظام دیکتاتوری پرولتاریا را در تمامیت‌اش تهدید می‌کرد. این بحران، در قیام کرونشات تجلی یافت. اسناد و مدارکی که بعداً منتشر شد، به‌وضوح نشان دادند که این ماجرا از سوی مراکز سفید (ضد انقلابی) سازمان‌دهی شده بود. با این حال، قیام کرونشات، در همان حال شورشی خرده‌بورژوایی علیه نظام سوسیالیستی اجبار اقتصادی نیز بود. ملوانان عمدتاً فرزندان دهقانان‌اند، به‌ویژه دهقانان اوکراینی. اوکراین از منظر اجتماعی، خرده‌بورژوایی‌تر از روسیه مرکزی است. دهقانان آنجا بیشتر به کشاورزان آلمانی شباهت دارند تا دهقانان روسی. آنان با تزار مخالف‌اند اما همدلی اندکی با کمونیسم دارند. ملوانانی که به مرخصی رفته بودند، در آنجا به‌شدت تحت تأثیر افکار دهقانی قرار گرفتند. این بود علت شورش.

چنان‌که معلوم است، ما با تمام سرعت وارد عمل شدیم؛ یک‌سوم اعضای کنگره‌ی حزب را بسیج کردیم و به مقابله با کرونشات فرستادیم. بسیاری از رفقای‌مان را از دست دادیم، اما شورش را سرکوب کردیم. اما پیروزی به‌تنهایی قادر به حل مسئله نبود. ما ناگزیر بودیم که تدابیری اتخاذ کنیم. اگر انقلابی در آلمان به وقوع پیوسته بود، می‌توانستیم کارگران آلمانی را بیاوریم و با یک «عمل جراحی»، وضعیت را اصلاح کنیم. اما باید بر مبنای توان و شرایط خویش عمل می‌کردیم. اصلی وجود داشت که باید به هر قیمتی حفظ می‌کردیم: صیانت از دیکتاتوری.

روشن بود که ما هیچ‌گونه امتیازی به دهقانان نخواهیم داد. تجربه‌ی مجارستان پیش روی‌مان قرار داشت. درست است که پس از چند ماه یا چند سال دوباره به قدرت بازمی‌گشتیم، اما بورژوازی در این فاصله روش سازماندهی خاص خود را می‌آزمود، که هزینه‌هایی در بر دارد، و آنگاه ما نیز دوباره روش خود را به کار می‌گرفتیم. این رفت‌وآمد منجر به چنان آشفتگی‌ای در صنعت ملی می‌شد که هیچ‌کس نمی‌توانست پیش‌بینی کند که آیا هرگز نظم قابل تحمل از دل این هرج‌ومرج پدید خواهد آمد یا نه.

زمانی که دستگاه دولتی در دستان ماست، می‌توانیم آن را در هر جهتی که بخواهیم هدایت کنیم. اما اگر سکان را در دست نداشته باشیم، هیچ جهت‌گیری ممکن نیست. در نتیجه، باید قدرت را تصاحب کرده، حفظ کنیم و هیچ‌گونه امتیاز سیاسی ندهیم. اما می‌توانیم امتیازات اقتصادی زیادی بدهیم. حقیقت آن است که ما امتیازات اقتصادی می‌دهیم تا ناگزیر نشویم امتیازات سیاسی بدهیم. ما به هیچ دولت ائتلافی یا چیزی شبیه آن تن نخواهیم داد؛ حتی به برابری حقوقی میان دهقانان و کارگران نیز نه. این برای ما ممکن نیست. این امتیازات، به‌هیچ‌وجه خصلت طبقاتی دیکتاتوری را تغییر نمی‌دهند. همان‌طور که اگر یک صاحب‌کار امتیازاتی به کارگرانش بدهد، تبدیل به کارگر نمی‌شود، یک دولت نیز با دادن امتیاز به طبقه‌ای دیگر، خصلت طبقاتی خود را از دست نمی‌دهد.

اگر از منظر اجتماعی و سیاسی بنگریم، اهمیت این امتیازات در خنثی‌سازی و آرام‌کردن خرده‌بورژوازی نهفته است. بررسی‌های پیشین ما به این نتیجه رسیده بودند که بحران اقتصادی، در فقدان انگیزش برای افزایش تولید نهفته است. اکنون این انگیزه را از طریق جایگزینی «مالیات جنسی» به جای مصادره مستقیم فراهم کرده‌ایم. دهقان اکنون می‌داند که هرچه بیشتر تولید کند، باید بیشتر بدهد، اما در عین حال، بیشتر نیز برای خود نگاه خواهد داشت. تجربه تاکنون نشان داده است که محاسبه‌ی دهقان دقیقاً همین است. به محض آنکه در کنگره‌ی حزب، این نظام جدید تصویب شد، وسعت زمین‌های کشت‌شده فوراً به سطح سال‌های ۱۹۱۶ و حتی ۱۹۱۵ رسید.

از منظر سیاسی، نوعی آرامش عمومی برقرار شد. جنگ چریکی در اوکراین از شدت خود کاسته است. این تدابیر سیاسی موفق شدند که به باندهای ماخنو پایان دهند. البته برخی تردید خواهند داشت که آیا این امتیازات به خرده‌بورژوازی خردمندانه بوده یا نه. ممکن است بگویند که این امر

آغازگر دوره‌ای از انباشت سرمایه، مشابه دوره‌های پیشین است، که به ربای‌خواری و در نهایت سرمایه‌داری صنعتی خواهد انجامید. با همان خطری روبرو هستیم که در زمان صلح برست نیز تهدیدمان می‌کرد؛ یعنی خطر بلعیده شدن توسط سرمایه‌داری آلمان. با این حال، این وضعیت صرفاً موقتی است.

در موقعیت کنونی ما، یا باید نان و دهقانی آرام داشته باشیم، یا به ورطه‌ی نابودی خواهیم افتاد. حتی خود کارگر نیز، اگر چیزی برای خوردن نداشته باشد، بر ضد دولت خویش طغیان خواهد کرد. کمونیسم نیازمند زمانی مشخص برای پختگی است، و این فرآیند در شرایط خاص ما دردناک‌تر از دیگر وضعیت‌هاست. در اختیار ما، صنایع بزرگ، صنایع زغال‌سنگ، سیستم حمل‌ونقل و غیره است. یک دوره‌ی کامل تاریخی نیاز است تا دهقان به سرمایه‌دار بدل شود. نگاه ما آن است که سرمایه‌داری به آرامی از پایین رشد خواهد کرد، اما ما کنترل شاخه‌های اصلی صنعت را در دست خواهیم داشت. همین که این کنترل تثبیت شود، همه‌ی فرآیندهای صنعتی به مسیر طبیعی خود باز خواهند گشت. زوال‌یافتگی پرولتاریا پایان می‌یابد، ما قادر خواهیم بود کارگران خارجی را دعوت کنیم، و به انقلاب فنی گذار نماییم؛ و پروژه‌ی برق‌رسانی به روسیه را - که اکنون در مراحل اولیه است - تحقق خواهیم بخشید.

اگر بتوانیم حتی بخشی از برنامه‌ی خود را متحقق سازیم، آنگاه خواهیم توانست بر گرایش‌های خرده‌بورژوازی غلبه کنیم. اگر دهقان از ما نور و نیروی برق دریافت کند، بدل به یک کنشگر اجتماعی خواهد شد و غرایز مالکیت‌جویانه‌اش آسیب نخواهد دید.

اما اگر گرایش‌های رشد سرمایه‌داری بر گرایش‌های توسعه‌ی صنعت بزرگ چیره شوند، محکوم به فنا خواهیم بود. با این حال، امید ما آن است که خلاف این رخ دهد - و در آن صورت، بر تمامی دشواری‌های حوزه‌ی اقتصادی فائق خواهیم آمد.

پل لوی و همه‌ی اپورتونیست‌های جهان می‌گویند: «می‌بینید؟ بلشویک‌ها به دهقانان امتیاز می‌دهند، ما هم به توده‌ها امتیاز می‌دهیم!» اما این قیاس، نادرست است. ما امتیاز می‌دهیم تا توازن ساختار شوروی را حفظ کنیم، لوی امتیاز می‌دهد تا توازن سرمایه‌داری را نگه دارد - و این «تفاوت کوچک» را گویا متوجه نمی‌شود! ما نیز می‌توانیم بگوییم که در فرانسه ارتش وجود دارد،

اینجا هم ارتش هست؛ آنجا پلیس هست، اینجا هم کمیسیون فوق‌العاده هست. اما نکته‌ی تعیین‌کننده آن است که کارکرد طبقاتی این نهادها چیست، و در خدمت کدام طبقه‌اند؟ هرکه تحلیل طبقاتی را کنار بگذارد، در آسمان‌ها زندگی می‌کند، نه بر زمین. و گمان می‌کنم بهتر آن است که دشمنان ما همان بالا بمانند، و ما بر زمینِ سفت بایستیم.